



# بسیار بزرگ و عالی برای

## سیری در مفاهیم واری و نظری در دوران جدید

کتابخانه  
۱۳۸۵

می گیرند که چه چیز باید تولید شود و چه کسی، چگونه و با چه کیفیت و کمیتی تولید کند سرمایه گذاران، سرمایه داران و زمین دلرانی که نتوانند از راحت ترین و ارزان ترین راه ضروری ترین خواسته از خواسته های برآورده نشده مصرف کنندگان را برآورده کنند، مجبور به خروج از تجارت و ترک جایگاهی می شوند که انتخاب کرده بوده اند. در دفاتر تجارت و در آزمایشگاهها، مشتاق ترین ذهن ها مشغول اند و پیچیده ترین دستاوردهای پژوهش علمی را در جهت تولید وسایل و دستگاه های هر چه بهتر برای مردم به ثمر می رسانند. مردمی که کمترین تصوری از نظریه های پشتیبان تولید این چیزها ندارند هر چه سرمایه گذاری بزرگتر باشد، بیشتر وادار می شود که فرآورده هایش را با هوس ها و خیال های متغیر آتیوه مردمان (یعنی از بازش) هماهنگ کند. اصل پنهان سرمایه داری، تولید آتیوه برای عرضه به آتیوه مردمان است. خرید آتیوه مردمان است که باعث بزرگ شدن سرمایه گذاری ها می شود. در اقتصاد بازار، انسان عادی برترین است. حق همیشه با مشتری است.

در میلست نتیجه طبیعی برتری مصرف کنندگان بازار، حکومت محافظه کار است. منصب داران متکی اند به رای دهندگان همان گونه که صاحب کاران و سرمایه گذاران

زمین ها را برای خود متصرف شده اند و در سوی دیگر خادمان آنها رعیت ها، نوکران و بردگان و فرودستان بی زمین و نهی دست هستند. وظیفه فروتران جان کندن برای اربابان است. نهادهای جامعه هدفشان صرفا منفعت اقلیت حاکم، شاهزادگان و ملازمان آنها (یعنی اشراف) بود.

چنان که هم مارکس می ها و هم محافظه کاران می گویند، وضع کمابیش در همه بخش های جهان همین بود تا اینکه هازمندی طبقه میانه در روندی که منحصرا طول کشید و در بسیاری از بخش های جهان هنوز هم ادامه دارد. سامان اقتصادی اجتماعی و سیاسی «فروزگار خوش کهن» متزلزل ساخت. اقتصاد بازار و سرمایه داری، نظام سیاسی و اقتصادی بشر را از بن متحول کرد.

بگذارید برخی واقعیات مشهور را بازگو کنم. در حالی که در وضعیت پیش سرمایه داری انسان های برتر اربابانی بودند که توده فروتر باید خدمتشان می کرد. در وضعیت سرمایه داری مستمندان و توانایان برای بهره بردن از برتریشان هیچ راهی نداشتند جز خدمت تمام و کمال به خواسته های اکثریت کم استعدادت. در اقتصاد بازار، قدرت در دست مصرف کننده ها است. آنها هستند که با خرید یا خریداری از خرید تصمیم نهایی را

نظر از ویژگی های ارثی شان، مانند فردها (Fords) برابری (۱) اما این واقعیت را که انسان ها از لحاظ توانایی های ذهنی و فیزیکی نابرابر زاده می شوند نمی توان نادیده انگاشت. برخی که ان در سلامت و قدرتی منفز و قابلیت نیرو و استحکام از هموعان چلو ترند و بنابراین برای دنبال کردن امور زندگی از طبقه انسان ها آماده ترند مارکس هم این را می پذیرد. لواز «نابرابری موهبت های فردی و پیلر آن، توانایی تولید (Leistungsfähigkeit) به عنوان «امتیازهای طبیعی» سخن می گوید و از «فردی نابرابر (و البته که) افراد اگر نابرابر نبودند، متفاوت نمی شدند» حرف می زند (۲). بر اساس آموزه های پذیرفته شده روان شناختی، می توان گفت که برخی این توانایی را دارند که بهتر از دیگران خودشان را با شرایط تلاش برای بقا سازگار کنند پس ما می توانیم بدون هر گونه ناواری ارزشی، یا این دیدگاه میان انسان های بالاتر و پایین تر تمایز قائل شویم.

تاریخ نشان می دهد که پیش از تاریخ، انسان های بالاتر از برتری خود استفاده می کردند قدرت را قبضه کرده و آتیوه انسان های فروتر را تسلیم خود می کردند. در جامعه طبقاتی سلسله ای از طبقات وجود دارد در یک سو ارباب ها هستند که تمام

نظریه حق طبیعی که اتهام بخش اعلامیه حقوق بشر قرن هجدهم شد. مستلزم این گزاره سفسطامیز نبود که تمام انسان ها به لحاظ زمینی برابریند. آن نظریه ادعا می کرد که همه انسان ها در منظر حقوق مساوی متولد می شوند و این برابری با هیچ قانون ساخته انسان قابل نسخ نیست. قابل واکناری یا به بیمان دقیق تر، قابل اسقاط هم نیست. تنها دشمنان سرسخت آزادی و «خود تعیین بخشی» فرد یعنی فهرمان استبداد بودند که اصل برابری در برابر قانون را برگرفته از «نابرابری فیزیکی و فیزیولوژیک تمام انسان ها» دانستند که آن هم ادعای خودشان بود. اعلامیه فرانسوی حقوق انسان و شهروند که مربوط است به سوم نوامبر ۱۷۸۹ اعلام داشته بود که همه انسان ها از نظر حقوق برابر زاده می شوند و برابر (هم) می مانند. اما در مقدم روی گزاره آمدن رژیم وحشت اعلامیه جدید که پیش از قانون اساسی ۲۴ ژوئن ۱۷۹۳ نوشته شده اعلام کرد که همه انسان ها «Par la nature» آدم طبیعتاً برابرند. از آن زمان این نظریه، در عین تناقض آشکار با تجربه زیست شناختی، به عنوان یکی از عقاید «جهت گرای» باقی ماند. بدین مسان در دانشنامه علوم اجتماعی می خوانیم که هوزادان انسان هنگام تولد صرف



متکی اند به مصرف کنندگان، همان روند تلخی که تولید سرمایه‌داری را جایگزین روش‌های پیش سرمایه‌داری کرده حکومت مردمی (دموکراسی) را هم جایگزین قدرت مطلق شاهنشاهی و دیگر گونه‌های حکومت هندکشمار کرده و هر جا که سوسیالیسم جایگزین اقتصاد بازار می‌شود خود کلمگی هم بر سر آمد و فرقی نمی‌کند که قدرت مطلق سوسیالیستی یا کمونیستی یا ناهای دیگری مانند «دیکتاتوری طبقه کارگر» یا «مردمسالاری خلق» یا «صل پیشوا» استوار شود و همیشه همان چیزی که «هندکشمار» بر هبیلر است.

بعید است که چیزی بتواند وضعیت جامعه سرمایه‌داری را بهتر از طبقه حاکم، خواندن سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران، سوء تفسیر کند یعنی طبقه‌ای که تیش «بهره‌کنشی» از آنبوه مردمان فروتن است ما این پرسش را مطرح نخواهیم کرد که چگونه افرادی که در نظام سرمایه‌داری مشغول تجارت هستند می‌توانند در پی بهره بردن از استعدادهای برتر خود در یک نظام تولیدی دیگر باشند در سرمایه‌داری افراد در ازای خدمات به آنبوه مردمان کم استعدادت‌تر مسا هم رقابت می‌کنند؛ همه فکشان متوجه تکمیل روش‌های برآورده کردن نیازهای مصرف کنندگان است هر ساله هر هفته چیزی نو در بازار پدیدار می‌شود و خیلی زود در دسترس همگان قرار می‌گیرد.

آنچه که «تولیدگری کار» را چند برابر کرده است مقنار بیشتر تلاش کارگران ساده نیست بلکه انباشت سرمایه پس‌فلاز کنندگان و کاربرد مقبول آن به وسیله سرمایه‌گذاران است نه نوآوری‌های فنی بی‌استفاده باقی می‌ماند اگر سرمایه لازم برای استفاده از آنها مقصدی جمع نمی‌شود. آن از آن جهت که انسان است نمی‌تواند بدون کاریدی دوام بیاورد؛ اما آنچه که او را برتر از چهارپایان می‌کند کاریدی و انجام کارهای عادی نیست بلکه نظر و پیش‌بینی است که نیازهای آینده (همواره ناشخص) را برآورده می‌کند. نشان ویژه تولید رفتاری است که ذهن هدایتش می‌کند نظام منمایی که کار برایش تنها به معنای کار پدی است نمی‌تواند این واقعیت را پس بزند.

تغی دادن به تفکری که بر نابرابری‌های فکونی انسان‌ها تأکید می‌کند با احساسات بسیاری از انسان‌ها ناسازگار است. مردمان کم‌لبیش به آکر، می‌پذیرند که با مشاهیر هنر، ادبیات و علم دست‌کم از نظر تخصص برابر نبوده و با فخر ملان ورزش در یک سطح نیستند. اما حاضر نیستند که در امور و موضوعات دیگر اهمیت به فروتن بودن خود معترف شوند از منظر آنها کسانی که آنها را در برتر از مبدلن به حومی کنند یعنی بازرگانان و سرمایه‌گذاران موفق - برتری‌شان معلول پستی است خود آنها شکر خند پس در مستکبرتر و باوجدان‌تر از آن هستند که به آن روش‌های نادرست که به قول خودشان، تنها عامل موفقیت در محیط سرمایه‌داری است - متوسل شوند.

اما نوشته‌هایی که روز به روز هم زیادت‌تر می‌شوند - هست که با سروصدای زیاد انسان عادی را به عنوان نوع فروتن وصف می‌کنند کتلهایی که موضوع‌شان رفتار

مصرف کنندگان و پدی‌های ادعایی تبلیغ است (۳) البته نه مولفان علناً می‌گویند و باور دارند که معنای واقعی چیزهایی که می‌نویسند این است و نه مردمی که نوشته‌های آنها را حواحلوا می‌کنند. آن گونه که این کتاب‌ها می‌گویند شهروند عادی آمریکایی به لحاظ انتخاب برای انجام ساده‌ترین وظایف زندگی روزانه یک خف‌مدار توانایی ندارد. مرد یا زن عادی چیزهای مورد نیاز برای گذران مناسب امور خانوادگی را نمی‌خرد و در بی‌خریدی درونی خودش به سادگی با حیل‌ها و ترفندهای تجارت برتری‌بخش می‌شود و چیزهایی بی‌فایده یا کلا بی‌ارزش را می‌خرد. از آنجا که دغدغه اصلی تجارت سودآور طریق تحمیل اجناس بر مصرف کنندگان است نه از طریق فراهم کردن کالاها مورد نیاز آنها مصرف کنندگان هرگز تصور هم نمی‌کنند که می‌توانند در برابر حقه‌های روان‌شناختی تبلیغات بایستند. ضعف درونی و علاج‌ناپذیر

اراده و خرد انسان می‌تواند خریداران را وامی‌دارد که همچون «لجنه» رفتار کنند (۴) آنها شکل آسان‌تر استی تبلیغات چنان هستند

نه نویسنده و نه خوانندگان این درشت‌گویی‌های شورانگیز هیچ یک آگاه نیستند نظر به‌شان مستلزم این است که اکثریت ملت نفلان باشند و شایستگی گردن‌نخور خودشان را نداشته و شدیداً نیازمند یک مراقبت پدرگونه باشند. حسد و تنفر از بازرگانان موفق - چنان‌ا‌ین‌ها را تسخیر کرده که متوجه نیستند توصیفشان از رفتار مصرف کنندگان چقدر با آنچه که نوشته‌های کلاسیک سوسیالیست درباره برتری طبقه کارگر می‌گفتند متعارض است. این سوسیالیست‌های کهن‌تر تمام کمالات عقل و اخلاق را به «خلق» به «توده‌های کارگر و زحمتکش» و به «کارگران ساده» نسبت می‌دادند از نگاه آنان مردمان نه «هیت» که سرمنشأ هر چه خوب و عالی است بودند و بنیانگذاران آینده‌های بهتر برای نوع بشر، به شمار می‌رفتند.

سلباً درست است که انسان عادی می‌تواند از بسیاری جهات فروتن‌تر از بازرگان می‌تواند است اما این فروتن بودن بیش از هر چیز خود را در توانایی محدود او در فکر، کار و کمک بیشتر به تلاش همگنی در جهت تولید می‌نمایاند. بسیاری از کسانی که در شکل‌های عادی فعالیت‌های بی‌خوشی دارند در هر کاری که مستلزم ناچیزترین ابتکار و فکر باشند نهی از آب در می‌آیند اما برای گردن‌نخور در دست امور خانوادگی‌شان شعور لازم را دارند. شهروندی که زلفشان «برای یک تکه نان» به مغازه می‌فرستندشان و «با دست‌های پر از خوراکی‌های میان وعده از مغازه خارج می‌شوند» (۵) مطمئناً اکثریت نیستند زمانی هم که بدون توجه به محتوای خاطر «دوست داشتن بسته‌بندی» (۶) خرید می‌کنند اکثریت نیستند همه می‌پذیرند که انسان می‌تواند سابقه چندانی ندارد در نتیجه تجارت که کلا متکی به خرید توده‌های چنین انسان‌هایی

استه‌مجبور است که هنر و ادبیات فروتن‌تر را به بازار بیاورد (یکی از عمده‌ترین مسائل تمدن سرمایه‌داری این است که چگونه دستاوردهای با کیفیت بالا را در جامعه‌ای که «آدم معمولی» آن برتر است، ممکن کند) این هم معلوم است که به چاری مردمان عادت‌هایی را انجام می‌دهند که آثار نامطلوب دارند به نظر حامیان جریان بزرگ ضد سرمایه‌داری، بنسلیتگی و عدالت مصرفی ناسالم مردمان و پدی‌های دیگر عصر ما. صرفاً معلول ارتباط‌های همومی و خرید و فروش در شاخه‌های مختلف «سرمایه» است جنگ‌ها را صنایع مهمات سازی یعنی «سوداگران زرنگ» ایجاد می‌کنند و جنون پادشاهی را «سرمایه‌نگار» یعنی «تراست» حیرت‌انگیز «پوسکی» و «ایجوسازی» را.

این تفکر نه تنها مبتنی بر آن نظریه‌های است که مردم عادی را نفلان ساده‌ای معرفی می‌کند که می‌شود به سادگی با فریب‌های تبلیغات چنان

**نظریه‌های ضعیف در باب حکومت مردم‌ستدیا وجود شواهد علییه برابری فطری انسان‌ها، برای نجات آن دست به تلاش‌های بی‌حاصل زده‌است**

واقعا نیاز دارد - و اگر با فریب‌های فروشنده‌گان جلاو نشود می‌خرد. برای تجارت سودآور نیستند و از آن طرف تنها فروش چیزهایی که برای مصرف کنندگان کم‌استفاده یا بی‌استفاده هستند یا حتی مطلقاً زبانه آورنده سودهای کلان به دست می‌دهند. اگر کسی این را نپذیرفته باشد، دلیلی ندارد که نتیجه بگیرد در رقابت بازار، فروشنده‌گان چیزهای پده فروشنده‌گان چیزهای خوب و از میدان بیرون می‌کنند. همان حیل‌هایی را که گفته می‌شود بازرگانان چرب‌زبان برای متقاعد کردن خریداران استفاده می‌کنند عرضه کنندگان اجناس ارزش‌مند و خوب هم می‌توانند استفاده کنند اما در آن صورت چیزهای مرغوب و نمرغوب در وضعیت‌هایی یکسان رقابت خواهند کرد و دلیلی نخواهد داشت که درباره شانس اجناس خوب بدبینانه حکم شود. وقتی هر دو نوع جنس (خوب و پده) به‌طور یکسان یا حیل‌های ادعا شده فروشنده‌گان پشتیبانی شوند تنها جنس خوب از خوب بودنش بهره خواهد برد.

نیازی نیست که ما همه مسائل مطرح شده در آثار بسیار مربوط به کم‌خریدی مصرف کنندگان و نیاز آنها به مراقبت حکومت پدرانه را بررسی کنیم. آنچه در اینجا مهم است این‌که با وجود عقیده مردم‌پسند «برابری همه انسان‌ها» این نظر که انسان عادی شایستگی به دست گرفتن امور عادی زندگی روزمره خود را ندارد مورد حمایت حجم وسیعی از نوشته‌های مردم‌پسند «چپی» است. نظریه نابرابری فیزیولوژیک و ذهنی فطری در انسان‌ها تفاوت افراد را با تأثیرات پس از تولد تبیین می‌کند. این نظریه به ویژه بر نقش آموزش تأکید دارد گفته می‌شود که هر جامعه سرمایه‌داری، آموزش سطح بالا امتیازی است که تنها در دسترس کودکان طبقه میانه (bourgeoisie) قرار دارد. آنچه بایسته است این‌که هر مترسعی در دسترس هر کودکی قرار گیرد و بدین سان هر کسی آموزش داده شود.

ایالات متحده به پیروی از این اصل، دست به تجربه‌های ارزش‌مند زده یعنی اینکه هر پسر و دختری را به فردی آموزش دیده تبدیل کند. همه مردان و زنان نوجوانه باید سال‌های میان ۱۸ تا ۲۰ را در مدرسه سپری می‌کردند و تعداد هر چه بیشتری وارد کالج می‌شدند تا گسستگی اجتماعی و فکری میان اقلیت آموزش دیده و اکثریت مردمان که آموزش‌شان ناگفتی بوده از میان بیرون آید. این صورت آموزش دیگر امتیاز نمی‌بوده آموزش تبدیل می‌شده به میراث هر شهروند.

امریکا نشان می‌دهد که این برنامه به اجرا گذاشته شده است. شمار دبیرستان‌ها، معلمان و دانش‌آموزان چند برابر شد. اگر این روند برای چند سال پدا ادامه یابد هدف اصلاحات کاسلا به دست خواهد آمد.

امریکایی‌ها دبیرم خواهند داشت. لغت کلمبایی این برنامه هم تنها در ظاهر است. این برنامه فقط از طریق سیستمی

ممکن شده است که در عین حفظ نام دبیرستان، ارزش علمی و پژوهشی آن را یکسره ویران کرده است. دبیرستان‌های قدیم دبیرم را تنها به دانش‌آموزانی می‌دادند که دست‌کم در برخی مواد درسی بنیادین، کمینه علمی مشخصی را به دست آورده باشند و آنها را که توانایی و تمایل کنار آمدن با این شرایط را نداشته به مدارک پایین‌تر محدود می‌کردند. اما در نظام جدید دبیرستان با فراهم آوردن امکان گزینش دانش‌آموزان برای دانش‌آموزان، به شدت کم‌سوی‌ساز گردان تبدیل یا کم‌فهم‌مورد سو استفاده قرار گرفته است. نه تنها موادی بنیادین همچون حساب پایه هندسه فیزیک، تاریخ و زبان‌های خارجی را اکثریت دانش‌آموزان دبیرستان کنار می‌گذارند بلکه هر سال پسران و دخترانی دبیرم در وقت می‌کنند که در خوانش و املا انگلیسی ناتوان‌اند. قبیل توجه است که برخی دانش‌گاه‌ها لازم دیدم‌اند برای بهبود یافتن مهارت خوانش دانشجویش‌شان، دوره‌های ویژه بگذارند. بحث‌های معمولاً پرسروصدا درباره کارنامه دبیرستان که اکنون چند سال است ادامه دارد آشکارا ثبت می‌کند که شمار محدودی از نوجوانان شایستگی عقلی و اخلاقی بهره‌گیری از مدرسه رفتن را دارند. در مورد بقیه دبیرستان‌ها، سال‌های سپری شده در کلاس‌ها فقط به هدب می‌رود. اگر معیارهای علمی دبیرستان‌ها و کالج‌ها پستی می‌گیرند تا اکثریت جوانان کم‌استعدادتر و کم‌مهارت‌تر متحرک دریافت کنند، فقط اقلیت یعنی کسانی که توانایی بهره‌گیری از آموزش را دارند، زبان می‌پسند.

تجربه دهه‌های اخیر در آموزش آمریکا حاصل این پیام است که در توانایی‌های عقلانی انسان‌ها تفاوت‌های فطری هست که آموزش با هیچ کوششی نمی‌تواند آنها را ریشه کن کند. نظریه‌های ضعیف و غیرقابل دفاع در باب حکومت مردم‌پسند و حاکمیت اکثریت به وجود شواهد غیرقابل مناقشه علیه نظریه برابری فطری همه انسان‌ها، در جهت نجات آن دست به تلاش‌های نومی‌دانه و بی‌حاصل زده‌اند. این نظریه می‌کوشد حکومت مردم‌پسند را با مراجعه به برابری طبیعی مفروض همه



انسان‌ها، توجیه کند. چون همه انسان‌ها برابرند هر فردی در نوعی که بزرگ‌ترین قهرمان تاریخ عقلی، هنری و سیاسی بشر را برانگیخته و آگاهی بخشیده، مشارکت دارد. تنها تأثیرات پس از تولد است که طبقه کارگر را از پهلوی زدن یا درخشش و کارهای بزرگ انسان‌های بزرگ باز می‌دارد. بدین‌سان، به گفته تروئسکی (۲) وقتی این سامان ناخوشایند سرمایه‌داری به سوسیالیسم راه بدهد «انسان می‌تواند به پهنی‌هایی همچون لرسطو، گوته یا مارکس، برخورد کند». صدای مردم سال‌های خنک‌ست و همیشه بر حق است. اگر در میان انسان‌ها اختلاف، بروز کند، البته باید نتیجه گرفت که برخی از ایشان بر خطا هستند و تقریباً ناگزیریم استنباط کنیم که به احتمال قوی اقلیت اشتباهی می‌کنند. اکثریت اکثریت، بر حق است چون اکثریت است و از آن جهت که اکثریت است بر «فوج آینده» سوار.

حمايان این نظریه هرگونه شک در برتری اخلاقی و عقلی انبوه مردمان را اقلیت تلاشی تلقی می‌کنند. در جهت جایگزین کردن قدرت مطلق به جای حکومت نمایندگان مردم.

اما استدلال‌هایی که آزادی خواهان سده نوزدهم (منچستریان بدنام شده و قهرمانان رواداری اقتصادی) به نفع حکومت مردم مطرح کردند هیچ اشتراکی با نظریه‌های «برابری طبیعی و فطری انسان‌ها» و الهام‌های فرانکسوری به اکثریت نداشتند. این استدلال‌ها مبتنی اند بر - چنان که می‌تواند به روشن‌ترین وجه بیان کرده - اینکه آنهایی که سر قدرت‌شان همواره کوچک‌اند در برابر اکثریت وسیعی که تابع فرمان اقلیت آمدگور هستند بدین معنا هر مسلمان حکومتی، حاکمیت اقلیت است و به خودی خود تنها تا زمانی می‌تواند دوام آورد که مردم تحت حاکمیت پاور داشته باشند برایشان بهتر است به کسانی که بر سر کارند وفادار باشند و سعی نکنند که آنها را به واسطه دیگری که حاضرند دیگر روش‌های کشورداری را به کار بندند. کثرت گذارند. اگر این باور از بین بیرون آید کثرت‌شور می‌کنند و صاحب‌منصبان نامحبوب و نظام‌های آنان را به زور کنار می‌زنند و افراد دیگر و نظام دیگری را جایگزین می‌کنند. اما دستگاه صنعتی پیچیده جامعه نوین نمی‌تواند در وضعیتی که تنها وسیله اکثریت برای اتصال از دانش، انقلاب است، حفظ شود. هدف حکومت مردم در هر چیز از پدیدار شدن دوباره چنین تأثری خنک‌ست و آثار زیاده‌آورد آن بر روحیه فرهنگ و بهزیستی مادی، است. حکومت مردم، یعنی حکومت نمایندگان برگزیده، تغییر آرام را ممکن می‌کند. چنین حکومتی تضمین کننده پاور مردم به اصولی است که آموز کشور بر مبنای آنها اداره می‌شود. حاکمیت اکثریت برای کسانی است که به آزادی پاور دارند اما نه به عنوان اصلی متفاوتی که از او نامساز می‌نماید و واقعیت زیستی برگرفته شده بلکه به عنوان وسیله تأمین پیشرفت همراه با آرامش و پیوسته مدنیست.

نظریه برابری زیستی فطری همه انسان‌ها در قرن نوزدهم، عرفانی شبه مذهبی تولید کرد که «مردمان» منتقد به آن در نهایت آن را به مذهب برتری «انسان عادی» بدل کردند. همه انسان‌ها برابر زاده می‌شوند اما

اعضای طبقه‌های بالاتر سلفه با سوسوه قدرت و زرق و برق می‌دهد که خودشان فراهم آورده‌اند. تبار شده‌اند. پدی‌هایی که پش بر را می‌آیند. عد بر آمد. عد از بدکرداری‌های این اقلیت پدید آمده. وقتی تسلط از این عاملان بدبختی باز مستانده شده. شرارت فطری انسان عادی امور بشر را به کنترل در خواهد آورد. زندگی در جهانی که خوبی بی‌حد و نبوغ همگانی مردم در بالاترین سطح خواهد بود. لذت بخش است. شادمانی‌ای که کسی به خواب هم نمی‌دید. برای بشر محفوظ است.

برای انقلابیون سوسیالیست روسی، این عرفان جایگزین اعمال مؤمنانه مذهب ارتدکس روس می‌بود. مارکسی‌ها از تلون‌های پرشور خطرناک‌ترین رفیق‌شان ناراحت بودند. اما نوعی خود مارکسی از وضعیت لذت بخش هر حلقه بالاتر جامعه کمونیستی «حتی خوشبینانه‌تر است» پس از حذف «انقلابیون سوسیال» خود

پلوشویکا کیش «انسان عادی» را به عنوان عمده‌ترین پوشش ایدئولوژیک برای قدرت مطلق حلقه تنگ سران حزب پذیرفتند.

تفاوت خاص سوسیالیسم (کمونیسم، برنامه‌ریزی، اقتصاد دولتی یا هر مترادف دیگری که ترجیح می‌دهد) و اقتصاد بازار (سرمایه‌داری، نظام سرمایه خصوصی، آزادی اقتصادی) این است که در اقتصاد بازار افراد از آن جهت که مصرف‌کننده‌اند برترین هستند و با خرید یا عدم خریدشان معلوم می‌کنند که چه چیز باید تولید شود. در حالی که در اقتصاد سوسیالیستی این مسائل را حکومت مشخص می‌کند. در سرمایه‌داری، مصرف‌کننده کسی است که عرضه‌کنندگان برای خرید و لو سخت تلاش می‌کنند و پس از خرید از او «سپاسگزاری» می‌کنند و می‌خواهند که لطف کند و دوباره بپایند. در سوسیالیسم «رفیق»، آنچه را که «برابر بزرگ» به او لطف می‌کند می‌گیرد و باید برای هر چیزی که می‌گیرد متشکر باشد. در غرب سرمایه‌داری سطح می‌تواند زندگی با شوق کمونیستی، قابل مقایسه نیست. اما واقعیت دارد که شمار مردمانی - از جمله بسیاری از مثلاً روشنفکران - که در کشورهای سرمایه‌داری در آرزوی خوبی‌های ادعا شده کنترل دولتی هستند، روز به روز افزایش می‌یابند.

سوئی تلارد که برای این افراد توضیح داده شود وضعیت «انسان عادی» چه به عنوان مولد و چه به عنوان مصرف‌کننده در یک نظام سوسیالیستی چگونه است. فروتر بودن عقل توده‌ها خود را بیشتر از هر چیز در این نشان می‌دهد که هدفشان کنار گذاشتن سامانی است که خودشان در آن برترین هستند و یا مستعدترین نخبگان به آنها خدمت می‌کنند و نیز در اینکه آرزویشان بازگشت به سامانی است که در آن نخبگان آنها را نگهدار خواهند کرد.

بپایند خودمان را تحقیر نکنیم. رشد سوسیالیسم در میان ملت‌های واپسگرا - آنهایی که هرگز از مرحله بربریت ابتدایی در نگذشتند و آنهایی که تمدن‌شان

قرن‌ها پیش از حرکت باز ماند - نیست. که پیش‌روی پیروزمندان ایدئولوژی تمامیت‌خواه را نشان می‌دهد. در خود حلقه فربسی است که سوسیالیسم عمده‌ترین پیش‌روی‌ها را می‌کند. هر طرحی که هیچ‌ش خصوصی «سازمان اقتصادی را محدودتر می‌کند، بسیار سودمند و رو به جلو قلمداد می‌شود و تنها با ازدلی و شرمساری برای مدتی کوتاه مورد مخالفت قرار می‌گیرد. اگر اصلاً مورد مخالفت قرار بگیرد، ما در حال «پیش» رفتن به سوی تحقق سوسیالیسم هستیم.

آزادی خواهان سده‌های هجدهم و نوزدهم ارزیابی خوشبینانه‌شان از آینده بشر را بر این فرض بنیاد کردند که اقلیت انسان‌های راستین و برتر همیشه خواهند توانست با اقلیت اکثریت، انسان‌های فروتر را در راه منتهی به آرامش و شکوفایی راهنمایی کنند. آنها مطمئن بودند که نخبگان همیشه در وضعی خواهند بود که نودگان را از پیروی و عده‌دهندگان دروغین و صوام‌فریبان و پذیرش سیاست‌هایی که ناگزیر به بدبختی ختم می‌شوند باز دارند. مادر باره اینکه خطای این خوشبینان زیاد برآورد کردن توان نخبگان بود یا مردمان یا هر دو، سخنی نمی‌گوییم. به هر روی، درست است که اکثریت گذرده‌ای از ماسران با متعصبانه به سیاست‌هایی که هدف نهایی‌شان لنو نظام اجتماعی‌ای است - که در آن هوشمندترین شهروندان وادار می‌شوند به بهترین وجه به انبوه مردمان خدمت کنند - متعهدند. انبوه مردمان - از جمله آنهایی که روشنفکران نام دارند - با حرارت تمام از سامانی هواداری می‌کنند که دیگر در آن مشتری سفارش دهنده نخواهند بود. بلکه پاسبانان حاکمان قدر قدرت خواهند بود. مهم نیست که این سامان اقتصادی را یا بر چه «چه هر کسی طبق نیازهایش» و پیامدهای سیاسی و قانونی‌اش، یعنی خودکامی بی‌حد صاحب‌منصبان خود گماشت را با بر چه «مردم سالاری مردم» به انسان عادی می‌آریند.

در گذشته هنوز برخی از اقتصاددانان، سیاستمداران و بازرگانان با تبلیغات متعصبانه سوسیالیست‌ها و دستیاران‌شان یعنی مناخله‌گرایان، هر عقیده‌ای که داشتند، مخالفت می‌کردند. اما حتی این دفاع اغلب لنگ‌لنگان و نامناسب از اقتصاد بازار هم تقریباً خاموش شده است. پایگاه‌های اعیان‌گرایی و «شرافیت» آمریکایی (یعنی دانشگاه‌های متحول و پر ناز و نمست و بنیادهای ثروتمند) امروز بنیادگرایی سوسیالی را تر و خشک می‌کنند. میلیونرها بودند که بزرگ‌ترین و مؤثرترین پشتیبان «قرارداد جدید» و سیاست‌های ترقی خواهانه آن بودند. نه طبقه کارگر. مشهور است که بانکداران و سران شرکت‌های بزرگ صمیمانه‌تر از بقیه آمریکاییان به استقبال دیکتاتور روس در نخستین سفرش به ایالات متحده رفتند. مفاد استدلال‌های این بازرگانان



نظریه برابری زیستی فطری همه انسان‌ها، در قرن نوزدهم، عرفانی تولید کرد که مردمان معتقد به آن در نهایت آن را به مذهب برتری انسان عادی، بدل کردند.

«ترقی‌خواه» چنین است. حسن موقعیت برتر خود را در حوزه بازرگانی خودم، مرهون کارآمدی و پشتکارم هستم. استعدادهای فطری‌ام، اشتیاقم در کسب دانشی که برای گرداندن یک سرمایه‌گذاری بزرگ لازم است و همتم، مرا به اوج رسانده است. این مزیت‌های فردی می‌تواند مرا تحت هر نظام اقتصادی در موقعیت برتر قرار دهد. اگر در یک کشور سوسیالیست مشترک‌المنافع هم رئیس یک شاخه تولیدی مهم می‌بودم، از موقعیتی حسودانگیز بهره‌مند می‌شدم. اما کار روزانه‌ام در یک نظام سوسیالیستی این قدر خسته‌کننده و تهریک‌کننده نمی‌شود. دیگر مجبور نی‌شوم با این ترس زندگی کنم که یک رفیق می‌تواند با عرضه محصولی بهتر یا ارزان‌تر در بازار، مرا کنار زند. دیگر مجبور نمی‌شوم با خواسته‌های هوس‌آمیز و نامعقول مصرف‌کنندگان کنار بیایم. به آنها چیزی را می‌دادم که خودم - به عنوان متخصص - فکر می‌کردم باید دریافت کنند. شغل داغ و انصاف خوردن بازرگانی را با کار شرافتمندانه و آرام کارمندی دولت مبادله می‌کردم. سبک زندگی و کارم بیشتر شبیه می‌شد به رفتار فریبانه گذشته تا به رفتار یک مدیر شرکت‌های جدید که مدلم به زخمش نمک می‌باشند. بگذارید فیلسوفان درباره ضعف‌های واقعی یا ادعایی سوسیالیسم به زحمت بیفتند. من از دیدگاه شخصی خودم، دلیلی ندارم که با آن مخالفت کنم. گرداندن یک سرمایه‌گذاری‌های ملی شده در تمام نقاط جهان و مقاصد روسی که از اینجا دی‌نار می‌کنند، کاملاً با نظرم من موافق‌اند.

البته خودفریبی این سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران به همان اندازه خوب‌های بیداری سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های مختلف بی‌ربط است. اگر گرایش‌های ایدئولوژیک امروز را ملاک بگیریم، باید انتظار داشته باشیم که تا چند دهه دیگر - و شاید حتی پیش از سال شوم ۱۹۸۴ - همه کشورهای سامان سوسیالیستی را پذیرفته باشند. اما آن عادی از کار بر مشقت هدایت زندگی خود، رها خواهد شد. مقامات به او خواهند گفت که چه یکنه و چه نکند و به او خنده خفته لبش، آموزش و سرگرمی خواهند داد. اما پیش از هر چیز نورا از ضرورت استفاده از مغزش، خواهند یافتند. هر کسی «طبق نیازهایش» دریافت خواهد کرد. اما اینکه نیازهای یک فرد چیسته از سوی مسئولان مشخص خواهد شد. انسان‌های برتر، چنان که در دوره‌های قبل اجرا می‌شد، دیگر در خدمت انبوه مردمان نخواهند بود. بلکه بر آنها چیره خواهند شد و حکومت خواهند کرد.

اما این نتیجه ناگزیر نیست. هدفی است که گرایش‌های رایج در جهان معاصر ما به سوی روان‌اند اما گرایش‌ها قابل تغییرند و همیشه هم تغییر کرده‌اند. به جای گرایش به سوسیالیسم هم می‌تواند چیز دیگری بیاید. انجام چنین تحولی وظیفه نسل نواخته است.

ترجمه سید سروش هاشمی‌زاده  
این مقاله از نشر «دیار» (۱۹۶۱) برگرفته نویسنده، باز چاپ شده است.  
منبع:  
http://www.mises.org/mzamp/nummp14.asp

